

بنیاد مطالعات ایران
برنامه تاریخ شفاهی

اسلام کاظمیہ

برنامه تاریخ شفاهی

مصاحبه شونده : آقای اسلام کاظمیه

مصاحبه کننده : خانم شیرین سمیعی

پساریس ۳۱ اکتبر ۱۹۸۳ و ۸ مه ۱۹۸۴

- ۲ - ۱ سابقه خانوادگی، سابقه تحصیلی، شرکت در مسائل سیاسی در دوران نوجوانی. نحوه شرکت جوانان در حزب توده.
- ۳ - ۲ حزب توده به عنوان اولین تشنت فکری در کمونیزم بین الملل (حتی قبل از یوگسلاوی). زدوخوردها و شکافهای سیاسی داخلی حزب توده. خلیل ملکی و تاکید بر انشعاب داخلی حزب توده بدنبال ظهور مصدق و مسئله نفت. فرق میان نیروی سوم خلیل ملکی و حزب توده در مسائل مربوط به نفت.
- ۵ - ۳ اولین بازداشت مصاحبه شونده. فعالیتهای سیاسی جدید. فعالیتهای علمی و نتایج سیاسی آنها. عضویت در اولین کانون نویسندگان در سال ۱۳۴۶. کنفرانس نویسندگان به سرپرستی شهبانو. عکس العمل مصاحبه شونده و همکاران او و لغو کنفرانس بدنبال این واکنش.
- ۷ - ۶ تشکیل دوباره کانون نویسندگان در سال ۱۳۵۵. نامه حاج سیدجوادی بدفتر شاه. تاثیر مرگ فرانکو و آزادی سیاسی در اسپانیا و تاثیر آن بر روی روشنفکران ایرانی. عنوان کردن مسئله حقوق بشر از طریق نامه سرگشاده به هویدا و انتشار آن. تفکری در باب انقلاّب مذهبی.
- ۸ - ۷ حوادث خرداد ۴۲، مشکلات سیاسی و نخست وزیری امینی. برآوردی از حکومت امینی. مذاکرات بین امینی و علماء قم. نخست وزیری علم و شرکت عدهای از توده ایهای سابق در دولت او. برآوردی از باهری و تفضلی. برخورد کابینه علم با علماء. خاطراتی در باره شایعات مربوط به معجزات خمینی.
- ۱۰ - ۹ روابط بین دوست خمینی حاجی روغنی و سفارت آمریکا. موضوع مذهب و سلطنت بعنوان دو اصل سیستم سیاسی ایران. نتیجه شکست علماء در ۱۳۴۲.

- ۱۱ - ۱۰ مراتب علمی خمینی و ضعف او در سخنرانی .
- ۱۲ - ۱۱ موضوع نامه ۱۳۵۵ به هویدا . ترس از قدرت رژیم در آن زمان . زمان شکل مذهبی گرفتن انقلاب . نارضایتی در بین سران رژیم پهلوی و شرکت امرای رژیم در تظاهرات انقلابی .
- ۱۵ - ۱۲ تظاهرات خیابانی . نقش " تکنوکراتها " در پیدایش انقلاب . قدرت سازمان دهی علماء . نحوه اداره تظاهرات . اهمیت سازمانها و شبکه های سیاسی علماء . حدود دخالت و اهمیت عوامل خارجی در انقلاب .
- ۱۷ - ۱۶ رابطه " کمیته ها " با بافت سنتی محله ها . بیگانگی سرکردگان محل نسبت به دولت شاه ، و در نتیجه همکاری آنان با خمینی . خاطره ای از یک مبارز انقلابی و فعالیتش در سازمان دهی یک محله .
- ۱۹ - ۱۸ طبقه متوسط ایران . تازه بدوران رسیده ها . عدم موفقیت رژیم شاه در بدست آوردن حمایت آنان ، وعدم شرکت این طبقه در سیاست در دوران رژیم مشروطه سلطنتی .
- ۲۱ - ۲۰ شرکت مصاحبه شونده در حزب توده در دوران نوجوانی . مشکلات روانی جوانان ، احساس طغیان بخصوص در بین جوانان خانواده های مذهبی و شرکت در حزب توده . مخالفت خانواده مصاحبه شونده با معاشرت او با توده ایها .
- ۲۴ - ۲۲ ریشه ها نهضت های چریکی در ایران . خاطراتی درباره تظاهرات خیابانی که برای آیزنهاور ترتیب داده شده بود . سعی سپید بختیار در ترغیب جبهه ملی به مخالفت با امینی و اصلاحات ارضی . جیبوب بازرگان و ملکی . افکار ملکی در باره خمینی . پیدایش سازمان چریکهای مجاهدین خلق ایران در سال ۱۳۴۲ .

- ۲۵ خا طراتی از سازمان چریکهای فدائیان خلق و رهبران آن ، از جمله شجاعیان ، نیکخواه و شیروانلو ، تشکیلات چریکی در دوران پس از خمینی ، چند تأملی در باب تسلط سیاسی میان گروههای مخالف .
- ۲۶ - ۲۹ حوادث سال ۱۳۴۲ و ریشه های نارضایتی علماء ، سیاست و مذهب نظیر اهل تشیع و تسنن ، کشف نفت در قم ، تصمیم شاه برای میان بردن حوزه علمیه قم و برپا کردن شهری صنعتی به جای آن . اهانت به علماء ، شایعات به نفع علماء ، ضعف دولت مرکزی ، روی کار آمدن علم وعده از توده ایها که سعی در ایجاد روش مختلطی از جهان بینی کمونیستی و سلطنت ایرانی داشتند ، برخورد با حوزه علمیه قم و تضعیف روابط میان علماء شاه .
- ۲۹ وجود افراد حزب توده در حکومت های علم و امینی ، واثرات سیاسی آن .
- ۳۰ - ۳۱ مخالفت طبقه متوسط با شاه و حمایت آنان از خمینی و گفته های شایگان در این باره ، شرکت عوامل مربوط به رژیم در تظاهرات خیابانی .
- ۳۱ - ۳۲ ریشه های انقلاب ، تغییرات اجتماعی در ایران معاصر و شروع انقلاب ، گردهمایی های روشنفکران ایران و فعالیتهای علمی و سیاسی آنان ، اولین حس خطر از حکومت آخوندها ، روابط میان روشنفکران وتوده مردم .
- ۳۳ - ۳۴ علت عدم حمایت روشنفکران از بختیار وعدم توجه به تذکرات اودر باره حکومت آخوندها ، علل عدم تماس دولت بختیار با توده های مردم .
- ۳۴ - ۳۶ خاطرات شخصی از خمینی ، تکفیر خمینی توسط علماء قم بخاطر تدریس فلسفه ، مسئله علاقه خمینی به فلسفه بعنوان روشنفکری خودش ، خصوصیات خمینی ، مقایسه ای بین او و دیگر علماء .

- روابط خمینی با فدائیان اسلام . روابط خمینی با مرحوم بروجردی .
نظر مصاحبه شونده در بارهٔ گفتهٔ خمینی که : هیچگونه احساسی
دربارهٔ بازگشت به ایران پس از ۱۵ سال تبعید ندارد . عنوان کردن
خمینی به عنوان رهبر . بخصوص درموقع ورود به تهران .
- ۳۶ - ۳۷
- ملاقات مصاحبه شونده با خمینی در تهران بعد از آمدن او از پاریس .
نحوه رهبری خمینی . روابط خانوادگی خمینی . رابطهٔ شخصی و
خانوادگی مصاحبه شونده با خمینی . سوابق سیاسی مصاحبه شونده پس
از انقلاب . برخورد او با به آذین و قطب زاده در تلویزیون و انتقاد
مستقیم او از خلخال و سعی خلخال در اعدام دکتر نیلوفسری در
کردستان . واکنش خمینی با این برخورد .
- ۳۸ - ۴۱
- فعالیت‌های مجلهٔ جنبش ، برخورد با بهشتی و مخالفت با گروه‌نگیری
مصاحبه شونده از ایران . توجیه بهشتی از بودن اسمش در پرونده‌های
سفارت آمریکا و ضمناً " در نبودن اسم خودش در همان پرونده ها .
- ۴۲ - ۴۳
- مقامات سیاسی پسر خاله مصاحبه شونده : ابوالقاسم کاظمیه .
- ۴۳
- موضوع بهائیت و خصوصیات محمد امین یکی از رؤسای آن در ایران .
ریشهٔ این مذهب و ارتباطات سیاسی آن . دلیل مخالفت اسلام
با بهائیت .
- ۴۴ - ۴۶
- اظهار نظر دربارهٔ بهشتی . رابطه با شریعتی . اولین برخورد با
خامنه ای و بهشتی . اظهار نظر دربارهٔ خامنه ای ، و بحث از آنان
در باب کتاب مصاحبه شونده . روابط بهشتی و طالقانی . سازمان
و شبکه مذهبی بهشتی .
- ۴۶ - ۴۸
- نظریات مصاحبه شونده در بارهٔ اطرافیان خمینی : قطب زاده و بنی صدر .
بحث در باره پدر بنی صدر ، در خانه ای . ملاقات اردشیر زاهدی با
بنی صدر در پاریس . روابط بنی صدر با بزرگان و جناح اسلامی جبههٔ
ملی . روابط قطب زاده و جبههٔ ملی . یزدی و روابط او با خمینی در
نجف .
- ۴۸ - ۵۰

مبارزات میان قطب زاده و بنی صدر ، و چگونگی نیل قطب زاده و بنی صدر
ویردی از مقامات سیاسی .

۵۱ - ۵۲

اظهار نظر درباره طالقانی ، برخورد مصاحبه شونده با اشراقی بر سر مسئله
حجاب ، روابط طالقانی با مجاهدین ، تحصیلات و سوابق سیاسی و روابط
طالقانی با مصدق و بازرگان و تغایر نظر اساسی او با خمینی ، خمینی
بر طالقانی نهاد در مورد وحدت کلمه و سخنرانی طالقانی در مدرسه فیضیه
قم .

۵۲ - ۵۴

نحوه تصمیم گیری خمینی ، پاسخ خمینی به حکومت نظامی از ۴ بعد از ظهر
تا سحر بختیار ، در باب لیست مرگ فرماندار نظامی تهران .

۵۵ - ۵۷

مدارکی که آقای کاظمیه در اختیار بنیاد مطالعات ایران نهاده اند .

۵۸

سؤال : آقای کاظمیه ممکن است خواهش کنم که از خودتان برای ما بگوئید از زندگی و محیط خانوادگی تان از تحصیلاتتان و از مشاغلی که داشتید .

آقای اسلام کاظمیه : محیط خانوادگی من، یک محیط خانوادگی آدمهای متوسط الحالی است که متدین هم هستند روحانی هم دارند و یک نمونه محیط خانوادگی متوسط ایران البته در عصر ما؛ در آن سالهایی که من بدنیا آمدم . راجع باین محیط خانوادگی من قبلاً نوشتم ، خیلی چیز نوشتم یعنی شاید یک کتاب من در متن قصه ها این محیط خانوادگی را توضیح میدهد . آنچه دیده ام اما تحصیلات من ، توی ایران مدرسه رفتم ، مدرسه ابتدائی در تهران رفتم مدرسه متوسطه در تهران رفتم و دانشکده ادبیات رفتم ، من هیچوقت هیچ شغلی نداشتم . یعنی معلم اخراجی ، معلم اخراجی مدرسه عالی در سطح دانشگاه ، اول دبیر اخراجی . معلم اخراجی در سطح دانشگاه و مثلاً کارمند اخراجی دستگاه های آزاد ، همیشه . یعنی خیلی مقطع مقطع بوده مشاغل من ، اگر مشاغلی داشتم، هیچوقت مشاغلی نخواستم جز شغلی که خودم برای خودم انتخاب کردم . یعنی نویسنده میخواستم باشم . دیگر زیاد تر از این چیزی میخواهید خانم ؟

سؤال : شما از چه سنی وارد فعالیت سیاسی شدید .

آقای اسلام کاظمیه : ما وارد فعالیت سیاسی نشدیم . من در محیطی از مدرسه ابتدائی و متوسطه رفتم که زمان جنگ بعد از ۱۳۲۰ بود یعنی ۱۳۲۳ من رفتم به مدرسه متوسطه ۲۳ یا ۲۴ . و داشتن ۱۳ سال سن کافی بود که آدم وارد سیاست بشود همچنانکه پس از این انقلاب داشتن ۹ سال سن کافی است که آدم وارد سیاست بشود . بستگی به محیط دارد . محیط محیطی بود که ایران در تصرف قوای شوروی و انگلیس و امریکا بود ، و پس از یک سکوت و اختناق سیاسی بیست ساله ناگهان جامعه بصورت انفجاری آزاد شده بود . در نتیجه این آدمها نبودند که انتخاب میکردند بلکه آدمها انتخاب میشدند بوسیله احزاب . تبلیغ ده ها و صدها حزب و بالاتر از همه حزب توده که تازه تاسیس شده بود با سرو صدا همه را بطرف خودش میکشاند مخصوصاً " جوانها را . علت هم داشت مردم بیست سال جرات حرف زیاد سیاسی زدن نداشتند در دوره رضاشاه . ناگهان جرات پیدا کرده بودند و همه چیز را از سیاست انگلیس میدانستند طبق آن فرضیه ای که از زمان قاجاریه بهر حال همیشه پای اختلاف روس و انگلیس در ایران بوده . در نتیجه آن اختناق را از سیاست انگلیس میدانستند . خودشان هم فرصت تربیت سیاسی نداشتند طی ۱۷ هیجده سال دوره رضاشاه . چرا که امکان تشکیل احزاب و کار سیاسی نداشتند . در نتیجه مردم چشم و گوش بسته . مردمی که تمام

تحصیلات عالی در مملکتش به یک دانشگاه منحصر میشود و دانشگاهش هم بیش از ۵،۴ هزار دانشجو ندارد و کم سوادند ، ناچار تبلیغات طرف مقابل سیاست انگلیس ها را که خفه شان کرده بود میگیرد و در نتیجه حزب توده هم مثل احزاب طاق و جفت و حزب الله امروز درست انتخابش را از توی بچه ها میگرد. چرا که بچه ها ساده ترند میتوانند یک چیزی را بپذیرند و ذهنشان تربیت بشود . این چیزی که به غلط میگویند مغز شوئی نمیدانم من مراد فرختشوئی میدانم ولی میشود ذهن بچه را تصرف کرد تسخیر کرد و تربیت کرد . در نتیجه من ورود بکلاس هفتم با ورود در حزب توده یک دو ماهه بیشتر فاصله ندارد . و تا سال ۱۳۲۶ در آن حزب بودم خیال نکنید : یک بچه ای بودیم که فعالیت هم میکردیم ، کار هم میکردیم ، میتینگ هم میرفتیم ، فریاد هم می کشیدیم . چون من یک خط و ربطی داشتم و شعر میگفتم و نقاشی هم میکردم ناچار یک روز نامه دیواری هم در سازمان جوانان حزب توده داشتیم که در آن موقع عکس و تفصیلات بنده هم در روزنامه های ارگان سازمان جوانان بعنوان جوان ترین عضو نمیدانم فلان چاپ میشد و خیال میکردیم اصلاً " بلوغ سیاسی داریم خیال میکردیم مرکز دنیائیم و همه کار میتوانیم بکنیم . مثلاً" بچه های الان ایران مثل بچه های فلسطین مثل بچه های ویتنام مثل بچه های هر جای دیگری که در بحران سیاسی واقع شدند این تصور را داشتیم . تا اینکه در سال ۱۳۲۶ بمناسبت خیلی ساده بگوئیم نوکری رهبری حزب توده از شوروی و بمناسبت آذربایجان و شکست آذربایجان انشعابی در حزب توده انجام شد که این انشعاب در تاریخ کمونیسم جهان بنظر من نقطه عطفی است . یعنی اولین حزب کمونیستی است که یک جناح قابل توجهش از مرکزیت شوروی، مسکو ، که آن موقع مثل امروز چین و آلبانی و کمونیسم های مختلف ، تئوری های کمونیستی یا کمونیسم های نوع مختلف وجود نداشت . دو بلوک بود دنیا : شرق و غرب و شرق که مرکزیت آن در مسکو بود و ما باور میکردیم وقتیکه آقای احسان طبری جزوه ای منتشر میکرد تحت عنوان میهن پرستی و در آن ترم استالینی را که بعدها ما فهمیدیم عیناً " توصیف استالین است که : میهن پرست کسی است که در هر نقطه دنیا منافع مرکز ستاد زحمتکشان جهان یعنی مسکو را به منافع ملی خودش ترجیح بدهد" ما خیال میکردیم میهن پرستیم و باید منافع مسکو را ترجیح بدهیم . چرا که ستاد زحمتکشان جهان است و علیه استعمار و استثمار باید با او متحد باشیم حسل بشویم ادغام بشویم ، اما این انشعاب واقع شد خلیل ملکی اسمش برده میشد متهم و مجرم اصلیش بود که از بنیان گزاران حزب توده در زمان رضا شاه است و از ۵۳ نفری که با دکنتر ارانی رفتند بزدان . پس از او بود که یوگسلاوی یعنی یکسال پس از انشعاب ایران یوگسلاوی اولین نیروی سیاسی بود که از مسکو جدا شد . اما من ! خیال میکردید تفکر میکردم برای اینکه جدا بشوم ؟ نه ، منصفانه نه ، الان بگویم همیشه یعنی از وقتیکه احساس کردیم که بلوغ سنی و سیاسی یک کمی در ما بوجود

آمده این قضیه را فهمیدیم . نه هرکسی یک رابطه و واسطه‌ای داشت با حزب — معلمین نزدیکترین آدم‌هایی بودند که با هم حوزه تشکیل میدادیم با هم به پیک نیک میرفتیم با همدیگر به گردش میرفتیم با هم رفیق شده بودیم و با هم توی حزب توده بودیم . اینها جزو انشعابیها بودند ناچار استدلال اینها درماکه بچه بودیم حالا شده بودم ۱۶ ساله ۱۵ — ۱۶ ساله موثر شد و ما جزو انشعابیون از حزب توده بودیم که اگر مبارزه ای با حزب توده شده در ایران این بگیرو ببندها و کشت و کشتارها نبوده بلکه مبارزه ای بوده که انشعابیون کردند با فکر کمونیسم مسکوئی که من این جهت مبارزه را همیشه و همیشه ادامه دادم . این از شروع کار سیاسی . بعد از یکی دو سال سکوت و حملهٔ شدید رادیو مسکو به انشعابیون و حزب توده که قدرت خودش را پس از یک دورهٔ بحران پس از انشعاب جمع و جور کرد . کتک زدند به انشعابیون در کوچه و پس کوچه شروع شد و انشعابیون ناچار بسکوت شدند .

سؤال : از ترس حزب توده ؟

آقای کاظمیه : بله بودن ها و کتک زدنها و تهدیدها و ارعابها شروع شد . اما خود این جریان قدرت حزب توده تا بهمن ۱۳۲۷ بود و ظاهراً " یکسال بیشتر بطول نکشید برای اینکه آن حادثه ترور شاه بوسیله ناصرفخر آرائی بود و دکان حزب توده را تخته کردند و این چیزها بوجود آمد و قدرت کم شد و از شر کتک راحت شدند انشعابیون حزب توده . و بعدش بفاصلهٔ یکسال و نیم دو سال مسئلهٔ نفت و برخاستن دکتر مصدق بود که انشعابیون این را بعنوان مسئلهٔ ملی تلقی کردند . ملکی دعوت کرد انشعابیون را و گفت که ما بایستی وقتیکه از آن انترناسیونالیسم گریختیم بیک مسئلهٔ ملی واقعی ضد استعماری ضد استثمار به پیوندیم و بیک هسته متفکری در داخل این نهضت ملی بطرفداری مصدق درست شد با روزنامه‌هایش و غیره غیره که خوب اگر حزب توده میگفت که بایستی که ایران در سیاست خارجیش موازنهٔ مثبت داشته باشد . یعنی اگر امتیاز نفت جنوب را بانگلیس داده باید امتیاز نفت شمال را هم بروس بدهد که توازن برقرار بشود ما موافق این بودیم که بایستی که با و ندهد و این یکی هم ملی بشود . مسئلهٔ ملی برداشت ما این بود که در دورهٔ مصدق بصورت گروه و حزب و اینها فعالیت کردیم تا سال ۳۲ که مسن در سال اول دانشگاه بودم که اولین مرزهٔ توقیف رسمی بوسیلهٔ نظامی و اینها را چشیدم .

سؤال : ببخشید . . شما توی حزب زحمتکشان بودید .

آقای اسلام کاظمیه : با نیروی سوم بله با نیروی سوم . . . و بعد سکوت و سکوت

و تا بعد در سال ۱۳۴۶ بطور جدی سکوت . یعنی یک فعالیت‌هایی در حدودی که میشد همیشه میکردیم بادوستان ولی در سال ۱۳۴۶ به مناسبتی فکر کردیم که بعنوان نویسنده دیگر معروف شده بودم و آن بچه شاعر یا نقاش نبودم .

سؤال : چه چیزهایی از شما منتشر شده بود آنوقت ؟

آقای اسلام کاظمیه : از بنده یک کتاب ولی قصه های مختلف و مقاله های تحقیقی مختلف یک کتاب که قصه های کوچه دلخواه هست آن موقع منتشر شده بود . در سال ۱۳۴۶ ، اولین آدمهایی بودیم که اعلامیه‌ای امضاء کردیم و کانون نویسندگان را تشکیل دادیم و تعداد نویسندگانی که باین کانون پیوستند به ۸۰ ، ۹۰ نفر رسید . نویسندگان و شعرای جوان . کم کم دستگاه خطر را حس کرد و یک بگیرو بنده محکم و تخته شد و تعطیل شد در سال ۴۸ . از سال ۴۸ هم وقتی این جور اعتراضات عادی خیلی طبیعی بود اعتراضات در حدود قانون و " لگال " (Legal) را یک دستگاهی جلویش را میگیرد و خشونت میکند و خشونت عکس العمل دارد . خشونت شروع میشد درست بعد از سال ۴۸ و بعد از تعطیل شدن اینگونه فعالیت‌های قانونی و آزادیخواهان ناچار گروههای مسلح چریکی شروع شد . فعالیت آنها و تیراندازیها شروع شدند . بعد از سال ۴۸ هم در حدود قانون ما میدانستیم کاری نمیشود کرد در نتیجه در حدود قانون ساکت بودیم . اما ناچار بی فعالیت نبود هرکس که دعوی آزادیخواهی داشت تا سال ۵۶ خرداد ماه ۱۳۵۶ که باز منهای یکنفر همان سه چهار نفر اولیه .

سؤال : ممکن است اسمهاشانرا بفرمائید .

آقای اسلام کاظمیه : بله ، کانون نویسندگان اول سر میز کافه فیروز در چهار راه قوام السلطنه خیابان شاه اولین اعلامیه اش نوشته شد . اولین آدمهایی که شرکت کردند در نوشتن آن اولین توافقنامه جلال آل احمد مرحوم بود ، علی اصغر حاج سیدجوادی بود . دکتر مصطفی رحیمی بود و سیمین دانشور .

سؤال : و شما

آقای اسلام کاظمیه : و بنده ، که از سران میز به منزل جلال رفتیم و اولیــن اعتراضی را نوشتیم اما یکماه بعد از آن ، وقتیکه آن اعتراض موفقیت بدست آورد ، بیک چیز خاصی بود اعتراض .

سؤال : نمیتوانید بفرمائید .

آقای اسلام کاظمیه : میتوانم بگویم . اعلام شده بود یک اعلام سرخطی که پشتش را ما میدانستیم کسانی که صلاحیت نداشتند حتی راجع به نویسندگی ایران و شعر ایران اظهار نظر کنند . اعلام کرده بودند رفته بودند زیر چتر حمایت دستگاہ و با کمک وزارت فرهنگ اعلامیه ای در روزنامه اطلاعات و کیهان چاپ شد شاید در دیماه بود دیماه ۱۳۴۶ . اعلانی منتشر شد که وزارت فرهنگ و هنر زیر نظر شهبانوی هنرپرور ایران در سال .. در شانزدهم اسفندماه کنگره ای از نویسندگان و شعرای ایران تشکیل خواهد داد و دعوت خواهد کرد . این کنگره نویسندگان ما یادمان بود چه هست . آن موقع که حزب توده بود در سال ۱۳۲۴ با کمک خانه " وکس " ۷۵x اولین کنگره نویسندگان ایران تشکیل شد یعنی با کمک روسها و البته همه نویسندگان و شعرای غیرکمونیست هم در آن شرکت کردند و کتابی هم بنام کنگره نویسندگان موجود است . درست با همان اسم . چون همه چیز را سعی میکردند ادای ترم های مارکسیستی را در بیاورند ، آدمهای تهی مغز . در دستگاهی که فاقد یک ایده فولژی^ی خاص بود ، تکنیک های صاحبان آن ایده فولژی را بکار میبردند عینا " کنگره نویسندگان ایران خواستند تشکیل بدهند ما سر میز کافه فیروز تشکیل دادیم فردایش هفته ای یکبار همدیگر را میدیدیم یک جمعی . گفتیم با این چه کنیم ؟ یک اعلامیه ای نوشتیم خیلی ساده که ما نویسندگان و شعرای ایرانی با هر نوع هنری که تکلیفش را حکومت یعنی حکومت هایخواهند معین کنند مخالفت خودمان را اعلام میکنیم چون در هنر و در ذات هنر آزادی هست و هنر باید آزادانه بیارد ، اینرا ۵ نسخه ابتدا کردیم و بعد از اینکه ۵ نفر امضاء کردند آنرا ده نسخه کردیم . گفتیم دست بگردانید و هرکسی از رفقای نویسنده و شاعران که میدانید قانعش کنید اینرا امضاء کند . امضاها به ۵۵ شش تا رسید که هر ۱۰ یا بیست امضاها پیش دست یکنفر بود . اتفاقا " یکی از اینها هست من بشما میدهم . یک آدمی از ایران آورده یکی از آن امضاها اولیه را . یک نسخه را که مثلا" ده تا امضاء رویش هست بعد این امضاها جمع شد ۵۵ شش تا که شد . خوب ناچار خبر هم رسید بدستگاه دیگر . یک اعلان کردند که طبق دستور شهبانو تشکیل کنگره نویسندگان موقوف شد . بعد ما جمع کردیم اینها را گفتیم آقا موفق شدیم و میشود یک کاری کرد . این جمع کانون نویسندگان را درست کنیم که با ترس و لرز

سؤال : ۵۶ نفر بودند .

آقای اسلام کاظمیه : بله ۵۶ یا هفت نفر به نود نفر هم رسید امضاءکننده ها . بعد از تعطیل این در ۱۳ خرداد ماه ۱۳۵۶ منهای جلال که در سال ۴۸ مرده بود ما نشستیم با دو سه تا رفقا که باز اسم میآوردیم از ارکانش البته علی اصغر حاج

سیدجوادی بود که قبل از ۵۶ در آخر سال ۵۴ یک نامه‌ای نوشته بود خطاب به آقای معینیان رئیس دفتر شاه که این را شما رئیس دفترید به نظر شاه برسانید که در این مملکت قانون اساسی اجرا نمیشود. اگر مشروطیت است قانون اساسی باید اجرا بشود و مواردش را نشان داده بود و فساد چه میکند. این نامه سرو صدا کرده بود. ما در اواخر سال ۵۵ اوضاع را بررسی میکردیم و همیشه در بررسی‌ها ناچار باین میرسیدیم که وقتی که در یک جا خفقان هست خفقان تنها با قدرت خودش نمیتواند بایستد باید پشتیبانی سیاست جهانی را داشته باشد، قدرتهای بزرگ جهانی را داشته باشد. آزمایش اسپانیا شده بود فرانکو مرده بود و شاه اسپانیا آمده بود و اعلام کرده بود که دمکراسی خواهد بود و سلطنتی و کمونیست‌های فاسد ریخته بودند حتی در مملکت و چون اعلام دمکراسی کرده بود. ناچار دمکراسی بر کمونیستی فائق شده بود در مملکتش و مانظرمان این بود که اگر آزادی باشد ترس ندارد. نه جریان‌های کمونیستی نه فاشیستی برای اینکه خود مردم تکلیف خودشان را معین میکنند. ما هر شب تقریباً می‌نشستیم و قضایای اسپانیا را تعقیب می‌کردیم تا گفتیم از یک جایی شروع کنیم. این بار دو تفرع اعلامیه اول قانون نویسندگان را که با چهل امضاء در آمد نوشتیم اما درکی؟ در اواخر بهمن ماه در اواسط بهمن ماه ۱۳۵۵ تا خرداد ماه کوشش کردیم که چهل نفر جرات کردند امضاء کنند چون وحشت اینقدر بود که کسی جرات نمیکرد. موقع انتشارش هم عده‌ای ترسیدند که منتشر کنیم بصورت نامه ای بود به آقای هویدا گفتیم از اینجا شروع کنیم ببینیم که واقعا " این فضای حقوق بشری که جهان را گرفته یک گوشه اش شامل حال ما هم میشود یا نه؟ این حقوق بشر از ما هم دفاع خواهد کرد یا نه؟. باید امتحان کنیم! تلنگری بزنیم بصورت تلنگر اعلامیه را خطاب به آقای هویدا نوشتیم. البته آقای هویدا هم بهانه دست داده بود. کارهای مختلف، سمینار آزادی قلم تشکیل داده بود در حالیکه من یکنفر که زیاد خودم را آدم خیلی خطرناکی میدانستم از هشت کتابم ۵ تایش در توقیف و سانسور بود. اینرا هم گفتم سمینار آزادی قلم، ناچار ما به آقای هویدا نامه ای نوشتیم که این حق با زیهارا مردم میفهمند و روزیکه این نامه را میخواستم منتشر کنیم عده‌ای حق داشتند که فکر کنند عاقبتش چه میشود. خوب با پست سفارشی برای آقای هویدا فرستادیم ولی اگر منتشر کنید دردست مردم عاقبتش چه میشد. آن روز بنده در جواب یکی از آنها عصبی شدم تاریخش را که تایپ شده بود تاریخ اعلامیه را پاک کردم به خط خودم نوشتم که این نامه در سیزدهم خرداد ماه ۱۳۵۶ با پست سفارشی برای آقای هویدا فرستاده شده و گفتم هر کدام را گرفتند بگوئید صاحب این خط را مامی شناسیم امضای ما را جعل کرده، یعنی بگذارید یکنفر چوب بخورد. نامه منتشر شد و دستگاه لرزید. دیدیم خیلی پوشالی است قدم بقدم جلو رفتیم. اما پیش بینی این عواقب را نمی‌کردیم

چون اصلاً" مسائلی که ما طرح کرده بودیم غیر از این مسائلی بود که در انقلاب بصورت آخوندیش مطرح شد و عمل شد .

سؤال : شما زمانیکه ۱۹۶۳ بود که داستان تبعید آقای خمینی پیش آمد و اینها شما ایران بودید آنوقت را از آن جریان شما چه میدانید ؟

آقای اسلام کاظمیه : والله آن جریان خیلی دقیق است سال ۱۳۴۰ سرو صدائی شد ۱۳۳۹ آدمی بنام دکتر امینی ، که بدنام جوری مخالفت با رژیم بود ، یعنی شایع شده بود که سفیر ایران در امریکا بوده و توطئه کرده و خلع شده از سفارت این آمد شروع کرد در سال ۳۹ با دولت مبارزه کردن بعنوان کاندیدای انتخابات تهران و مبارزه اش بجائی کشید که اگر دیگران بودند لابد یک قدرت سیاسی داشت . بصورت شخصی با سوابق سیاسی که داشت مبارزه اش بجائی کشید که آن فضاخت انتخابات دکتر اقبال در آمد و هنوز وکلایش بمجلس نرفته بودند انتخابات منحل شد . دکتر اقبال که خیلی خیلی مدت نمیدانم دقیقاً " ولی قبل از آقای هویسدا و سیزده سال نخست وزیری او بود ، و این دوره نخست وزیریش خیلی طولانی بود آقا افتاد و شریفامامی میآمد نخست وزیر شد و انتخابات بعدی را کرد . آن هم با مبارزه همین گروهی که دکتر امینی تشکیل داده بود بصورت جدی تر آن حکومت هم افتاد . البته آنجا مدرسینت خودمان بودیم یعنی اعتصاب معلمین و اعتصاب دانشگاه را ما و دوستان ما اورگانیزه کرده بودیم این را نمیتوانم انکار کنم . اعتصاب معلمین که مستقیماً " و یک آدمی بنام دکتر خانعلی کشته شد و دولت عوض شد و دکتر امینی آمد و خوب یک جوری صلاهی آزادی داد قدرت سازمان امنیت را انصافاً کم کرد مبارزه با فساد را در حدی که میشد ، کرد . عرض میشود که یک سرو صدائی کرد ولی در محدوده امکانات باقیماند و محکوم بود به خفه شدن برای اینکه فساد بیش از آن بود که با آن صورت بشود با آن مبارزه کرد . او مجلس را بست و یک کارهایی در آن دوره شد از جمله اصلاحات ارضی . میگفتند روحانیت قم با اصلاحات ارضی مخالف است . همین نخست وزیر اصلاحات ارضی رفت قم چون آدم مسلمان بود و بهر حال با آخوندها سروکار داشت با همین آقای خمینی و غیره و غیره مذاکره کرد . آیت الله بروجردی مرده بود مرکزیتی نداشت مرجعیت شیعه . ناچار با هفت هشت نفر باید مذاکره میکرد آقای شریعتمداری گلپایگانی غیره غیره از جمله با آقای خمینی که یکی از آن هفت هشت نفر بود . مذاکراتی کردند و اینها ساکت شدند و به اصلاحات ارضی هیچ اعتراضی نکردند اما آقای علم آمد نخست وزیر شد بعد از اینکه آقای امینی را تقریباً " با آبروریزی دیگر کنار گذاشتند ، تعارف نکنیم ، و بلافاصله در زندانها باز شد و روزنامه ها همانهایی که دیروز می نوشتند

دزدان بزرگ را گرفتند ، بعنوان وطن پرستان بزرگ معرفی کردند و غیره ، آقای علم یک کاری کرد که واقعا " نقطه عطف تاریخی ایران است . یعنی آقای علم گفت که آقا ما از عوامل ساقط شده حزب توده در قدرتها استفاده کنیم . یعنی درکابینه آقای علم سه تا چهارتا توده ای ساقط شده ، ساقط شده اخلاقی آن چیزیکه به آن میگویند " راته " (Rate') حضور داشتند .

سؤال : کی ها بودند ؟ اگر ناراحت میشوید نگوئید اسمها شانرا .

آقای اسلام کاظمیه : نه ... یکیش دکتر باهری ، یکیش آدم مرموزی که بین حزب توده و میگفتند که یک پایش توی سفارت انگلیس است و یک پایش توی حزب توده جهانگیر تفضلی اینها آمدند و خیلی مشکل است که من در این بحث کوتاه بگویم یک آدمی که ساقط شده شکست خورده در یک چیزی بهر حال یک آدم روان شناس ، روانشناس اجتماعی باید اینرا برسد دیگر . بهر حال یک روزی یک جوری خود آگاه یا ناخود آگاه میخواهد از گذشته خودش یا از آنچه که هست و وادارش کرده باین چیز ، انتقام بگیرد . اینها شروع کردند به تاخت و تاز ناچار یکسید جوشی هم که بنام خمینی توی قم نشسته بود او هم شروع کرد حمله کردن دو طرف در مقابل هم واقع شدند . این آدمی که ساکت بود ، اینها آمدند بکلی زیر دین و ایمان زدند و اینها ، توهین کردند توهین شد به روحانیت ، که آنرا بجایش خواهم گفت . وقتی توهین شد بهانه بدست اینها آمد . وقتی خمینی حرکت کرد خوب آدمهایی مثل شریعتمداری اینها بهر حال از او پشتیبانی کردند . یعنی همه روحانیون . ناچار مردم ریختند توی خیابانها و ناچار حکومت خواست قاطعیت نشان بدهد گفته شد که تا سه چهار هزار نفر در تهران کشته شد و سرو صدا خوابید و خمینی را بردند به زندان عشرت آباد ، من یادم هست که یک صبحی پاشدند گفتند معجزه شده یعنی در یک جامعه ای که اجازه ندادند که آزاد باشد و مردم تربیت سیاسی پیدا کنند ناچار معجزه میشد و بیایید اینطرف ترس عکس آقا را در ماه می ببینند میدانم ریشش چندتا مو داشته که لای سوره بقره تمام قرآن های ایران می ببینند . مردم منتظر معجزه اند . معجزه شد در عشرت آباد . و آقا را از زندان در آوردند معجزه هم باین صورت بود اصلا " همه باور میکردند هیچ دلیلی ندارد که باور نکنند ، یعنی علم نشان میدهد که باورشان منطقی است و مسخره هم نیست . گفتند که آقا زندان بوده است در اطاقهایی که بهر حال آنجا قصر عشرت آباد قاچاریه است دیگر خانه های کوچک کوچک تویش هست در یکی از این خانه ها کوچولوها زندانی بوده درش هم قفل و سربازها هم دورش میگردند و این احمق ها میدانستند که یک مجتهدی را دست سربازی دادند که این سرباز تا عمارت پیش توی ده شان توی مسجد بوده و یکسال دیگر هم باز برمیگردند بده شان توی مسجد . یعنی

ایمانش را با لباسش نتوانستند از او بگیرند . ناگهان سرباز تفنگش را گذاشته و الله اکبر گفته برای اینکه دیده قفل باز شد و آقا از در آمد بیرون و سرحوض شروع کرد وضو گرفتن . اینرا مردم باور کردند . ناچار سرباز خانه داشت بهم میخورد که آقا را گفتند که در منزل یکی از دوستانش باشد در منزل حاجی روغنی در قلهک . این قصه ها خیلی بامزه است این قصه ها را باید نوشت واقعا " . تمام روحیه ایرانی حرفهای گنده گنده نباید زد ، باهمین چیزها حل میشود ، بردند در قلهک منزل آدمی با اسم حاجی روغنی ، که وقتی نزدیکترین آدمی بوده که میتواند برود خانه اش و دوستش بوده و کسی که پول باو میرسانده و مریدش هست حاجی روغنی خودش و پسرش تاجر بازاریند اما از اتفاقات جالب اینکه وقتیکه بعد از انقلاب سفارت امریکا را گرفتند از اولین اسنادیکه در آمد از اولین آدمهایی که فرار کردند حاجی روغنی و پسرش بودند از اولین اسنادیکه در آمد این بود که اینها شب بشب ، پسر حاجی روغنی گزارشها را بسفارت امریکا میداده آدم آنها بوده .

سؤال : همان وقت ؟

آقای اسلام کاظمیه : از همان وقت مال امریکاییها بوده رفته بوده امریکا یک تحصیلاتی کرده بوده و آنجا بهر حال دوستانی پیدا کرده بوده این جریان ۱۵ خرداد بود که پرحرفی میشود اگر عرض کنم . اصل مطلب را آنچه که من معتقدم از قبل از اسلام که شیعه هم فکر میکنم برای استحکام این چیزی که عرض میکنم درست شده با توجه باینکه هیچ فکر اجتماعی ، قطعی نیست بنظر من . ولی در هر حال همیشه در ایران سلطنت و دیانت دوتا ریل موازی بودند گاهی این قوی تر میشده گاهی آن " نوآنسها " (Nuance) را کاری نداریم . اما دوتا ریلی بودند که قطار جامعه رویش حرکت میکرده در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ یا بقول شما ۱۹۶۳ این یکی زد آن یکی ریل را شکست یعنی حکومت ، حکومت که به سلطنت اطلاق شد و این قطار روی این یکی ریل با سطح استحکام کمتری طبق یک قانون فیزیکی با سرعت بیشتری حرکت کرد ، و این ناچار این تعادلش را نمیتوانست نگه دارد وقتی هم که سقوط کرد خیلی وحشتناکتر سقوط کرد .

سؤال : ببخشید شما اینجا میفرمائید که با تبعید آقای خمینی و همه ایـــــــــان جریانات روحانیت وزن خودش را از دست داد ؟

آقای اسلام کاظمیه : نه خیر ضربه خورد ، توهین شد .

سؤال : توهین شد ؟

آقای اسلام کاظمیه : یعنی حکومت فشار آورد بروحانیت که یا تسلیم بشود یا تبعید بشود .

سؤال : ببخشید این همه جا شایع است توی تمام این روزنامه های خارجی هم نوشته شده که آقای خمینی تا قبل از آن تاریخ هیچ وزنه مهمی نبود و حتی درجه اجتهاد نداشت و باعجله آقای شریعتمداری و دونفر دیگر با و دادندش اینرا میدانید .

آقای اسلام کاظمیه : آقای خمینی درجه اجتهاد داشت نه تنها درجه اجتهاد داشت پس از بروجردی اگر ۷ نفر ۸ نفر کباده جانشینی اش را می کشیدند یکی آقای خمینی بود علاوه براینکه درجه اجتهاد داشت چیزی هم بیش داشت به بعضی روحانیون یعنی که حکمت اسلامی یا فلسفه میدانست که سایرین کمتر نزدیکش میشوند و خوب هم میدانست و آقای خمینی یکی از دو سه نفری است که در قرن خودش میتواند بهر حال آن متن امهات ، آثار فلسفی اسلامی را که مهمترین آن اسفار اربعه ملاصدراست میتوانست مدرسش باشد و بود و بابت اینکار روحانیت قشری در سال ۱۳۳۷ تکفیرش کرد نه اینطوری که میگویند درست نیست ، آخوند بسیار محکمی بود و آخوند بسیار مهمی هم بود خوب بلی هرکسی در جوانیش بله جوان بوده و پشت سر آیت الله کاشانی هم ایستاده و نماز خوانده ولی این یک رابطه ای با فدائیان اسلام معروف همیشه داشت . در آن زمینه هم رشد کرد . حرفهایی هم که میزد اینقدر قشری نبود . درست است ولایت فقیه و اینها را منتشر کرده بود ولی مردم بحرفش گوش کردند ، نه ، سوادکارش را داشت . درست است خطیب خوبی نیست هیچوقت نبوده ، یعنی کسی که برای اولین بار در سال ۱۳۴۳ از روشنفکرها وصف کرده و تمجیدش کرده باز آل احمد یک روحانی زاده است یک مجتهدزاده دیگر است . اما وقتیکه سخنرانی اش را که بمناسبت آن سخنرانی گرفتنش و تبعیدش کردند ، سخنرانی خمینی را این آدمی که با تمجیداز روحانیت صحبت میکند وقتی این سخنرانی را نقل میکند در کتابش بنام " کارنامه روشنفکران " وسط سخنرانی مینویسد بقیه اش آخوندی بودن نقل نکردم . او میدانست که اصلاً خطیب خوبی نیست اصلاً خطیب خوبی نیست اما این دلیل نیست که سواد کار خودش را نداشته باشد . حالا تمام آن سواد چه هست راجع به کیفیتش بحث نداریم ولی سواد کار خودش را دارد .

سؤال : و مجتهد هم بوده .

آقای اسلام کاظمیه : مجتهد هم بوده بطور قطع و مسلم و مجتهد طراز اول هم بوده بطور قطع و مسلم این مدرس بزرگ حوزه علمیه قم است در آن موقع . اینها دیگر

عد هوچی بازی سیاسی است. بلی با او مخالفیم ولی سواد کار خودش را دارد همچنانکه هیتلر هم سواد کار خودش را دارد موسولینی هم داشت نرون هم داشت.

سؤال: بعد شما اول فرمودید که ما این اعلامیه را منتشر کردیم ولی هیچ منتظر یک همچنین نتیجه‌ای نبودیم.

آقای اسلام کاظمیه: خانم ببینید هی وسط کار این شاخ و آن شاخ پریدیم بکلیات پرداختیم و اگر آن خط را میرفتیم بعد سئوالهای بعدی را میکردیم یک خورده بقول شما امروزها یک خورده متدیک تر (Methodique) میشد شاید. عرض میشود که اعلامیه، اگر منظورتان اعلامیه ۱۳۵۷، خرداد ۱۳۵۶، بخشیدار کانون نویسندگان با مضاء چهل نویسنده و شاعر باشد بعد از آن اعلامیه گوشه کنار کسانی که مشاغلی داشتند در اداره‌ای وزارتخانه‌ای بودند ما مور ساواکش آمد و یک تهدیدکی کرد که مواظب کار خودتان باشید ولی نه دستگاه متاسفانه بعکس زورقهای ظاهرش اینقدر پوشالی بود که پس از آن هر دیوار پولادینی را که ما چاقوی ساده گذاشتیم و فکر میکنیم ببینیم میشود زخمی زد دیدیم مثل پنیر فرو رفت، رفت جلو خیلی پوشالی بود دستگاه. دستگاه خودش ریخت. واقعا "مردم باور نمیکردند که میریزد. خیلی خیلی شل بود. یعنی هر جا دست میزدی هر دیوار ساختمان نظام حکومت را در سال ۱۳۵۶ و ۵۷ تلنگر میزدی میریخت. ظاهرش ظاهر بتون و فولاد بود. در میرفتند همه. هر حمله‌ای که میشد از جلوی حمله در میرفتند. تمام مسئولین بزرگ با تمام مدالها و نشان هایشان با تمام لباسهای رسمی‌شان و با تمام زوریراق هایشان و با تمام سوء استفاده‌ای که از قدرتشان میکردند از آنچه که داشتند دفاع نمیکردند فرار میکردند. هیچ ایمان نبود. یعنی هیچ نوع ایمانی رژیم نتوانسته بود در عوامل خودش ایجاد بکند. بنظر من گرفتاری رژیم این بود.

سؤال: ببینید خوب انقلاب با همین اعلامیه‌ها ظاهرا شروع شد دیگر

آقای اسلام کاظمیه: اعتراض با این اعلامیه‌ها شروع شد انقلاب آنجایی شروع شد که در هر حال قشریون مذهبی ریختند وسط و مذهب. روشنفکر، روشنفکر است دیگر آخر از آن توقع یک حزب سیاسی بقدرت یک نیروی مسلح نظامی و فرمانده و فرماندهی یا چیزی که نداری که، ده تا روشنفکر، هم عقیده را توی یک مجلس بنشانی میزنند توی سروکله هم و با هم دعواشان میشود سراخلاف عقیده. روشنفکرها آمدند یک جریانسی را راه انداختند بعد بحثشان شد بعد عده‌ای رفتند دنبال چپ روی، عده‌ای رفتند دنبال راست توی این اختلافات دزد سوم خرشان را زد و برد. آخوند آمد که

قدرت واحد فرماندهی داشت ز دو برد دیگر . خیلی ساده .

سؤال : آخر روشنفکرها هم از این آخوندها تبعیت کردند توی این جریانات .

آقای اسلام کاظمیه : هیچ چاره‌ای نداشتند برای اینکه دیگر پلهای پشت سرشان را خراب کرده بودند اگر کوتاه می‌آمدند دیگر میخوردند بقیامت جان بزمین یعنی کار بجائی کشیده بود متاسفانه . کابینه ها پشت هم عوض میشد از اواخر ۵۶ و ۵۷ و هر کابینه‌ای که میافتاد فردایش ورزای کابینه دیروز در صف راه پیمائی امروز بودند، یعنی متزلزل ترین افراد عمله آن رژیم بودند . برای اینکه بزرگترین گرفتاری آن رژیم این بود که اجازه نداد حتی کسانی که دارای بزرگترین مشاغل سیاسی و پست‌های سیاسی مملکت هستند بآنها اجازه نمیداد اظهار نظر سیاسی بکنند . در نتیجه اینها خودشانرا اخته و خودشانرا " الی یی نه " ('Aliene') یعنی از خود بیگانه حس میکردند . ناچار آدمی که " آلی یی نه " شد انقلاب میکند دیگر — انقلاب را وزراء چندتایشانرا اسم ببرم . آنها مشت شانرا گره میکردند . یارو معاون فرمانده نیروی هوایی بود در موقع قدرت ارتش . راه پیمائی راه افتاده بود پسرش و دامادش از من محکمر یعنی من فکر میکردم که عاقبت اینکارها چه میشود توی جمعیت که بودم بعنوان اینکه روشنفکر از آن بدهاش از اخ هاش بودم . اما این حیوان راه افتاده بود فریاد میزد مشتش را گره میکرد که بگو مرگ بر شاه . پسر یکی از فرماندهان یک نیروی هوایی که نان خور بابایش بود و ازدزدیه‌سای پدرش میلیونر است و داماد او که من می شناختم از نزدیک و حیرت زده ، اینها چه جوری می‌آیند این کارها را میکنند . بابا این روشنفکرهای معترض نبودند این عمله رژیم بودند که می‌آمدند رژیم را ساقط کردند برای اینکه " آلی یی نه " شده بودند . این تکنوکراتهای رژیم بودند .

سؤال : ولی آقای کاظمیه شما که توی تمام این راه پیمائی ها شرکت داشتید و متوجه شده بودید همینطور که میگویند یک نظم فوق العاده ای داشت و اصلاً برای ایرانی بی سابقه بود آنجور تظاهرات را تشکیل بدهند آن عظمت و اینقدر روح همکاری بین مردم باشد و اینها آنها کی اورگانیزه میکرد ؟ (پایان نوار یک آ)

شروع نوار ۲۲

آقای اسلام کاظمیه : شما فرمودید که در این راه پیمائی ها بودید من جز یکی دو مورد استثنائی که بدون اینکه بخوام بلند پروازی کنم ، یکی دو مورد استثنائی که

مثلاً" در روز تاسوعا و عاشورائی که خمینی خمینی شد در روز تاسوعا من توی زندان بودم. شب عاشورا در آمدم. اینجوری اضطراراً" نبودم از سال ۱۳۲۳ تا وقتیکه آمدم دو سال ونیم پیش به اروپا هر راه پیمائی و هر تظاهراتی در تهران ایران تشکیل شده یا من یکی از اعضای آن راه پیمائی بودم یا بعنوان مخالف میخواستم آنرا بهم بریزم مثلاً" مال حزب توده بوده یا اینکه وقتی بسن بالاتر رسیدم از کسانی بودم که آن راه پیمائی دادن تظاهرات و آن اعتصاب را ناچار یک گوشه ای می توانست بگوید که مائیم که داریم اورگانیزه میکنیم. ناچار خیلی ساده است سئوالی که میفرمائید و سئوالی است که غالب فرنگی ها میکنند و غالب ایرانیان خارج از کشور میکنند تحصیل کرده هاشان تقصیری هم ندارند از دامن پدر مادرشان که مدرن شده بودند این پدر مادر ناچار از مدرن شدن هم آن چیزی را کم کم فراموش کرده بودند، آن پیوستگی رسوم دینی را فراموش کرده بودند. و آداب فرنگی وارد زندگی آنها شده بود از آغوش یک همچنین پدر و مادری آمدند توی فرنگ. در نتیجه هیچ ارتباطی با فرهنگ ملت خودشان نداشتند. اینها مدیران جامعه هم بودند در همین اواخر و بهمین مناسبت شاید یعنی یکمرتبه تمام تکنوکراتها و روشنفکرانی که با سیستم کار میکردند نه روشنفکرانی که با انقلاب کار کردند، گناه آنهاست. چون جایی را میخواستند اداره کنند که بلد نبودند چه جوری باید اداره اش کرد. نمیدانستند با مردم چه جوری باید برخورد کنند. نمیدانستند سنت های مردم چه هست. نمیدانستند که چه جوری مردم را میشود بشارکت در کار دعوت کرد. یک چنین آدمیانی حق دارند سئوال کنند چه کسی، لیبی قذافی، گریل زن است باغچه خانه خودش را بیل بزند. دستگاه خودش را اورگانیزه کند. نه خانم خود مردم اورگانیزه میکردند یعنی دست کم مدت هزار سال و دست پر بیش از سیصد سال از زمان صفویه که عزاداریهای اورگانیزه باب شد در ایران روحانیت فن اصلی اش اورگانیزه کردن مردم بوده. که چگونه یک جنازه آدمی را بلند بکنیم و این جمعیت بصورت اورگانیزه بروند و روی انگشت مردم این جنازه برود. چگونه یک عروسی را بگیریم از آنی که چراغ زنبوری را تلبه میزند تا آنی که شام را می پزد با یک رشته ای بهم وصل بودند چه جوری یک مجلس روضه خوانی بزرگ را اداره کنیم. چه جوری یک تولدی را مثل تولد امام زمان جشن بگیریم در همه شهرها و همه دهات و بهم پیوسته باشیم. چه جوری دسته های سینه زنی راه بیندازیم که شهرها زیر پای مردم و سرودهای خوش آهنگ مردم که توی دسته سینه زنی اند بلرزند. سیصد و پنجاه سال است مسجد دارد ملت ایران را اورگانیزه میکند، چه جوری انقلاب را اورگانیزه کرد. همین جوری خیلی ساده. یکی این بود یکی هم جهت روشنفکرانی بود که بنده هم در کنار آنها قدم میزدم. میگفتم سازمان برنامه باید حالا بیاید در تظاهرات، دعوتشان میکردیم دوتا سخنرانی و غیره سازمان

برنامه یک پارچه میشد میآمد . خوب خود تشکیلات سازمان برنامه تشکیلات خودش را میآورد توی راه پیمائی و میبرد . یک عده کوچکی از فدائیان اسلام یک تعداد کوچکی که در تهران از ۱۵۰ نفر بیشتر نبودند من از اینها فیلم و عکس و نوار صدا دارم . بنام مجاهدین خلق .

سؤال : فدائیان اسلام بودند ؟

آقای اسلام کاظمیه : نه خیر عده ای از فدائیان اسلام و یک عده از مجاهدین خلق که ۱۵۰ نفر بیشتر نبودند و یک عده ای که از ۱۵۰ نفر بیشتر نبود چریکهای فدائی خلق بودند توی جمعیت ولی اگر در راه پیمائی ها بوده باشید این ۱۵۰ شصت نفر در یک حوزه هزار دوهزار نفری پخش میشدند شعارهای خودشانرا خیلی منظم میدادند برای اینکه میخواستند این هزار نفر را تحت تاثیر قرار بدهند و از توی اینها سربازگیری کنند . اما بهر حال راه پیمائی را تا دومیلیون نفر نوشتند دیگه . آخر هزار نفر توی دومیلیون نفر چه جوری . این ۱۵۰ نفر این هزار نفر را می توانستند اورگانیزه کننده . اما بقیه اش ، هر چه حزب بود توی این مملکت بستند ، صد و هشتاد هزار حزب بود بنام مسجد که نمیتوانستند ببندند . مردم رفتند توی آن مسجدها بجای کلوب حزبها و اورگانیزه شدند آنها هم سنت اش را حداقل سیصد و پنجاه سال سنت اورگانیزه کردن جمعیت متحرک را داشتند و راه افتادند با نظم سینه زنی . با تمام شعارهای انقلاب و تمام سرودهای انقلاب به نوا های مخصوص خودش من با همه چیزش ، و از دست آوردهایش مخالفم ولی هنوز عرض میکنم قشنگترین آهنگها و ساده ترین سرودهای عامه فهم را این انقلاب داشت چون با آهنگ نوحه های سینه زنی بود یعنی تمام موسیقی ایرانی که وزارت فرهنگ و هنر سعی میکرد زنده اش بکند با آقای پهلبدش و همه دستگاهش تازه میرفتند روضه خوانها و تعزیه خوانها را میآوردند و میگفتند آن تیکه زینب را بخوانت آنرا یاد داشت میکردند میگفتند گوشه ابو عطا یعنی با موسیقی ایرانی با فرهنگ ایرانی ، تکان خورد این جمعیت آنوقت میخواستند با تکنوکراسی غربی بگیرند جلویش را ، نمیشد برای اینکه یسک ملت است .

سؤال : بعد چه جوری بود گروه سازمان برنامه مال خودش را میآورد قاطی میشدند یا مثلاً ..

آقای اسلام کاظمیه : نه خیر هر دسته ای شعارهای خودش را داشت و معرفی میکرد من وزارت دارا ایم که آدمم با این جمعیت و این اتوبوسها و این آدمها و این شعارها

و این عکسها . آن یکی من سازمان برنامه ام آدمم آن یکی من چیه ام آدمم هر کدام معلوم بودند ، آنوقت توده مردم هم آن توده مردمی بودند که کاسب بودند البته عامل اصلیش یادتان باشد که آن دوره شهری هائی بودند که این صنعت زدگی یک مقدار بیکاره در دور شهر ایران یعنی در دور شهر تهران و شهرهای صنعتی ایران جمع آوری کرده بود که شتر مرغ بودند اینها نه روستائی بودند نه کارگر بودند انگل بودند و این تعداد بسیار زیاد بود و این روزهای اولی که ما از آن شبهای شعر انستیتوگوتته که باز مسئولیتش بگردن من است ، شخص من راه انداختم ، آن ده شب شعر را و کار را بدانگاه ها کشیدیم یک صدائی آمد که یک بازی ای کرد سازمان امنیت در مقابل ما . گفتند که پدران توی دانشگاه ها بچه ها تظاهرات میکردند ، عصری یک مشت چماق بدست میآمدند میزدند . بعد صبح توی روزنامه ها میدادند مینوشتند که پدران و مادران بچه ها آمدند بچه هایشانرا تنبیه کردند بردند خانه خودشان . اینها این انگل های دور شهری بودند که با ۱۰ تومان ، ۵ تومان چوب میدادند دستشان میگفتند بروید بچه ها را بزنید . اما بمحض اینکه آخوند رفت گفت بابا این بچه های مسلمانند این ده تومان را بگیرد و زنید آنها چوبهایشانرا دست گرفتند و شروع کردند دستور دهندگان خودشانرا زدن . خیلی ساده بود اینقدر کوم پلی کاسیون (Complication) فرنگی است و ذهن فرنگی است هیچ بد نیست ولی این جوری دیگر ذهن فرنگی شماست که نمی پذیرد و تعجب میکند . خیلی ساده بود کاملاً عواملش قابل بررسی و شناختن است . باز هم شما بخواهید توی مملکت یک چیزی بوجود بیاورید باید بهمین اورگانیزاتورها " (Organisateur) و اورگانیزاسیون ها پناه ببرید که از چند هزار سال فرهنگ توده مردم ایران برخاسته و تمام تمدن بزرگ و رستاخیز و غیره آخرش نتوانست این مردم را با سواد کند و بیش از ۷۵ درصد بیسواد و عامی یعنی گوشش بدهن و عظم مسجد وجود دارد هنوز توی مملکت . اینها را خمینی درست نکرد . اینها مال آن رژیم بودند .

سؤال : آقای کاظمیه شما راجع به اورگانیزاسیون این راه پیمائی ها فرمودید میخواستم ببینم شما راجع به این تشکیلات کمیته ها و این جوانهایی که یکپهوا آمدند و خیلی شایعه هست که نمیدانم پهلوی فلسطینی ها یا نمیدانم جنگ یا مبارزات پارتیزانی یاد گرفتند کجا بودند راجع باینها شما چیزی میدانید .

آقای اسلام کاظمیه : خانم ! کمیته ها آن جنگ یاد گرفتن و مبارزه یاد گرفتن ، باز یک گروه هائی بسیار کوچکی بودند که به نسبت وسعتی که کارها و خدمات انقلا ب پیدا کرد به نسبت آن وسعت هیچ بود ند یک قطره ای بودند در مقابل دریا . کمیته ها

همه اش براساس فعال شدن " الیمان های " (Element) فرهنگی و سنتی ایرانی درست شد . یعنی هر محله‌ای یک لوطی محل داشت که این دیگر لوطی محل نبود برای اینکه یک کارمند سازمان امنیت میزد توی سرش ، اینهم ، آلی ینه " شده بود . این لوطی محل را با کوبیدن سازمان امنیت انقلاب وقتی سازمان امنیت را کوبید این لوطی محل جان گرفت خواست مزد آن کسی را که جان با و داده بدهد . آن لوطی ها را جمع کرد بچه ها را جمع کرد به لوطی گری انداخت در نتیجه بچه من و شما و اون و آن در خانه ها نفت پخش میکردند و چون مرکز حزبی و جایی هم نداشتند میگفتند مسجد که متبرکه است ، اینها شد کمیته های محلی . خیلی ساده بود واقعا " خیلی ساده بود یعنی همه اینها بودند منتهی اینقدر توی سرشان زده بودند که اینها واقعا " یک آلیه ناسیون " را بمعنای ترم مارکسیستی خودش که در برخورد با ابزار تولید است ، که من هرگز اینرا نمیگویم . بلکه بنظر من میناهای مختلفی میتواند داشته باشد ، در یک انسان بوجود آوردند . که وقتی " آلی ینه " شد یک وقت ممکن است که معنای سرخورده را برساند یعنی آن چیزی که در فرنگی بآن میگوئیم " بلازه " ('Blaze') یعنی اینها " بلازه " میشدند و یک وقت هر کاری را حاضر میشدند بکنند . این چیز خصوصیش و تاثیر منفی اش هست . تاثیر مثبت اش اینست که یک عنصر انقلابی میشد . وقتی " آلی ینه " شد با یک تحریک کوچک روی یک نوع از مراکز عصبی اش یا احساس و عاطفی اش یک انقلابی خوب میشد . همه بچه لوطی های محل جمع شدند دور لوطی محل که جان گرفته بود و شدند کمیته محل . چند تایش را میخواهید من سراغ بدهم . بنده رفتم توی منزل یک آدمی که در ایران است و یک آدمی است که اگر منظور از روشنفکران نیست که فعال سیاسی نیست بهیچوجه ، اما اگر راجع به فرهنگ ایران و کار تحصیلی بسیار خوبی که کرده در اروپا راجع به مسائل فرهنگی و روانشناسی اجتماعی ، بخواهیم چند نفر را انتخاب کنیم که بنشینند و رایزنی کنند راجع به مسائل فرهنگی ایران ، یکیش من آن آدم را اسم می برم و چون در ایران است اسم نمی برم . مشاغل فرهنگی هم داشته . که از تخصص اش استفاده نمیشده . اما منزل این آدم بنده رفتم در یک گودی در زیر صا حبقرانیه بالای سلطنت آباد عرض میشود که محله ای گود که اسمش فراموش کردم بله فرمانیه . یک محله ای بود که هنوز خانه شمیرانی ها آن تو بود . یعنی هنوز تهرانی ها همه رانخریده بودند " بولدوزر " بیندازند و ویلا سازی کنند . این مرد رفیق من آپارتمانی گرفته بود در یک ساختمان چهار طبقه ای . من رسیدم هنوز صدای خمینی خمینی تازه درآمده بود . دیدم در تمام این محله توی فرمانیه بیخ گوش صاحبقرانیه شعار به دیوارها هست و چراغانی است و دنباله و باد بادک و یک چیزهایی از جشن های قدیمی خودمان خیلی قشنگ . هرچه هر بچه ای دستش آمده از کاغذ رنگی دنباله باد بادک درست کرده به دیوارها چسبانند و سرکوچه دوتا جوان جلوی مرا گرفتند که کی هستی کجاداری میروی

دو تا بچه ۱۷ ، ۱۸ ساله . گفتم میروم منزل فلانی ، راه دادند گفتند برو . هنوز اصلاً این مسئله کمینته ها نبود . رسیدم منزل فلانی گفتم قضیه چه هست این محله شما بیخ گوش چیز و باین قشنگی راه افتاد . اینرا باید توی پاچارو پامنسارو اینها ما میدیدیم . چون بنده با این چیزها آشنا هستم باندازه کافی . مدعی ام که آشنا هستم . گفت که این صاحبخانه ما که بما خانه اجازه داده طبقه پائین است استاد قدرت ، کارش نجاری بوده ، کارنجاری و ساختمان گرفته و صاحب یک کارخانه نجاری است با هشتاد تا کارگر . گفتم این استاد قدرت را صدا کنید بالا من ببینم ، شام آنجا بودیم . رفتند خواهش کردند استاد قدرت آمد بالا گفتم خوب یک چیزهای الکلی هم داشتند لابد دیگر چند نفر میهمان آنجا بود گفتم اینهارا جمع کنید لابد مسلمان نیست و دیگر توی مسجد خانه اش هست ، گفتند نه بابا استاد قدرت الان میآید یک ویسکی میخورد گرم میشود حرفهایش را میزند . آمد و آبجو خورد گفتم استاد قدرت قضیه چه هست توبرای چه میخواهیم ببینیم خیلی سئوالهای ساده از او کردم که برای چه راه افتادی . گفت من یک دکان نجاری کوچک داشتم کار ساختمانی گرفت حالا صاحب کارخانه نجاری هستم مثل هر عملهای که بنا شد و هر بنائی که معمار شد و هر معماری که مهندس شد در این چهار ۵ سال اخیر . الحمدالله وضع هم خوب است و ۷ ، ۸ تا از این ساختمان ها هم دارم که اجازه دادم توی این خانه هم نشستم در طبقه پائین ، ۸۰ تا کارگر هم داشتم . بکارگرهایم یعنی به ۸۰ تا کارگرهایم از بیست روز پیش گفتم که مزدتانرا تمام میدهم اضافه کارتانرا میدهم بروید توی تظاهرات و شعارنویسی ، اگر بیمه وجدانی لوطی گری هم میکنم خانواده تانرا ، اگر کشته شدید که میگویند از بیمه ها مطمئن تر بیمه لوطیگری است اینها . خوب اینجا محله ماست بنده هم توی این محل همه را می شناسم ، قدیمی هستم . پدرم هم توی این محل بوده شمیرانی هستم . خوب نفت نیست . یکعده ای میروند ۴ تا پیت میگیرند یکعده ای نمیگیرند . بچه های محل هم بیکارند جای اینکه شوت کنند زیر توپ ، بآنها گفتم که نمره بدهید در خانه ها . بکسانی که نمیتوانند بروند و بیایند نفت برسانید برنج برسانید روغن نباتی برسانید . مرکزش را هم آوردیم توی مسجد . بقال ها هم بقال های محل هم آنجا هستند . گفتم که این آقای شروع کرد از آقای خمینی تعریف کردن . گفتم این آقای خمینی بیاید چه میخواهی از او ؟ گفت یکی اینکه نگویید که سرهنگ ساواک بیاید بمن بگوید این درها را بساز بعد بیاید جلوی کارگرهایم مرا سرشکسته کند فحش بدهد و نگذارد اینکار بشود بعد بگوید نمیخواهم همه اش را ، پولش را هم ندهد . باید یک دسته در دیگر درست کنی و من مجبور باشم و جلوی کارگرهایم کنف باشم . یکی اینکه بگذارد این یک پیاله آبجو را ما با خیال راحت بخوریم . یعنی توقع این از آقای خمینی این بود که این یک پیاله آبجواش را بخورد و آن چیزی که " آلی یه نه " شده یعنی

تحقیق شده آن تحقیق از رویش برداشته بشود . این تمام یک محله را در زیرگوش صاحبقرانیه اورگانیزه کرده بود و تاوانش را میداد و پول خرج میکرد . اینجوری کمیته ها درست شد .

سؤال : به بینید شما مثل این استاد را میزنید که یکدفعه در عرض ۵ سال اینقدر پولدار شد که از یک نجاری نمیدانم بیک چیز رسید . خوب این ظاهراً می گویند که همان طبقه متوسطی است که شاه میخواهد بوجود بیاورد که بوجود آورده بود که پشتیبان سلطنت شاه باشند چطور شده که همه اینها برگشتند و برضد حکومت شاه قیام کردند .

آقای اسلام کاظمیه : شما در این سؤالتان دیسد کا ملا" مادی بمعنای ماتریالیستی عرض نمیکنم دید کا ملا" اسکناس و پولی و پول خوردی دارید . متاسفانه .

سؤال : نه خیر بفرمائید ...

آقای اسلام کاظمیه : طبقه متوسط طبقه متوسطی است که شخصیت طبقه متوسط داشته باشد طبقه متوسط آنی است که میگوید میروم رای میدهم رای من باید خوانده بشود . آنجا دیگر طبقه متوسط بوجود آمده ولی طبقه متوسط را میگویند پول را داشته باش ولی شخصیت نداشته باش . انسان میخواهد شخصیت داشته باشد . توی این انقلاب مردم دنبال شخصیت گم شده خودشان گشتند منتهی چون ناشی بودند کورمال کور مال رفتند آن بقیه را هم که داشتند گم کردند و انسانهای تحقیق شده بودند که رفع تحقیق و توهین میخواستند از خودشان بکنند . اینهم معترضه است بگویم با اینکه خودم مخالف با این شاخ آن شاخ پریدن باینصورت ولی در سال ۱۳۵۳ بود که رژیم ایران شکست خورد نه در سال ۱۳۵۷ خانم . دویست نفر بکپی زبون نفهم را فرستاده بودند توی مجلس نمایندگان ملت بودند از این دویست نفر ده تا خر کمتر یا ده تا خر بیشتر بهیچ جا برنمیخورد . اما پیدا بود که با چیز مشاورینی که احتمالاً باید آن مشاورین از آن ۴۶ هزار امریکائی ها باشند که بگویند امریکائی ها آوردند رژیم را . خوب چرا ۴۶ هزار تاشانرا آوردید همه کارها تانرا دادید دستشان که اینها بتوانند ببرند شما را و یکعده دیگر را بیاورند . اینست که آخر در همه جای من حرف دارم . چارایشان را دادید دست آن که هر بلائی بتواند به سرتان بیاورد . بنا بر این تقصیر من نیست ، تقصیر شماست که در قدرت بودید . حتماً این مشاورین از آن ۴۶ هزار تا بودند یا دیگران یا دیگران فشار آوردند یک وکیل تهران مرد سقط شد و رفت . گفتند این یک وکیل کم است یک

انتخابات بکنید یک سونداژی (Sondage) بکنید موقعی بود که هی‌سمینارهای مشارکت تشکیل میدادند بیماری رشد اقتصادی ایران ، عدم مشارکت مردم است . سازمان برنامه و سازمان ها و شاید سمینارها شما یادتان باشد با حضور شاه بود با حضور ملکه با حضور نخست وزیر . آخرش هم میدانستند چه جوری مشارکت مردم را جلب کنند . چکار کنند که کارگر پارچه بافی که حقوق میگیرد ، مزایا میگیرد ، بیمه هست غیره و غیره یک‌نخ را پاره نکند که سی متر پارچه نخ زده بشود و بخواهند بریزند دور . اینها میدانستند چرا یا میدانستند و نمیکردند . نمی دانستند واقعا " دست تکنوکراتهایی بود که میدانستند . مملکت را . در هر حال معذرت میخواهم در مسئله مشارکت حاشیه زفتم سئوالتان دقیقا "

سؤال : که شاه از پشتیبانی طبقه متوسط .

آقای اسلام کاظمیه : طبقه متوسط ! طبقه متوسط !

سؤال : طبقه متوسطی که خودش بوجود آورده بود .

آقای اسلام کاظمیه : خودش بوجود آورده بود . این طبقه متوسط را بله پول به آن رساند نان باو رساند ، آب و علیق بست ولی شخصیت باو ندادند . این یک وکیل را گفتند که دوباره انتخاب کنیم ببینیم چند درصد مردم قول بدهید و قسم حضرت عباس بدهید که آراء تانرا واقعا " میخوانیم . قول دادند درتهرانی که آن موقع سه میلیون و چهارصد هزار جمعیت داشت گفتند که چون کارگر هم در اطراف تهران زیاد است زیادترین گروه جمعیت کارگر را گسیل کرد پای صندوق . صندوقها را برد توی کارخانه ها گذاشت این یک وکیل را بگذارید ، کارگرها هم کاندیدا بشوند . کارگرهای محبوب هم جمع کردند و ۷ تا ۸ تا شون کاندیدا شدند یک چند تای دیگر هم کاندیدا شدند وکیل تهران پیدا شد . انتخاب شد . از تهران سه میلیون و چهار صد هزار نفری با هفت هزار و چهارصد و سی و دو رای . آنجا که این درآمد ما گفتیم که این رژیم شکستش دیگر حتمی است در سال ۱۳۵۳ . از سه میلیون و چهارصد هزار نفر آزاد زنان و آزاد مردانی که حق رای دارند عضو حزب رستاخیز هم هستند . اینقدر پرنسیپ حزبی داشتند که هفت هزار و چهارصد نفرشان رای دادند . مگر میشود . اینقدر بی ایمان کنند و اینقدر مردم را تحقیر کنند اینقدر درنا باوری باشند مردم که هر چه قسم بخورند بیایید خودتان رای بخوانید . بگویند آقا تا حالا خواندید حالا هم نخواهید خواند . این طبقه متوسط یعنی متوسط از نظر شخصیت است بنظر من یعنی شخصیت سیاسی و این طبقه متوسط میگوید من حقوق سیاسی و اجتماعی خودمرا میخواهم .

چون طبقه متوسط ضامن و حافظ دموکراسی است و نه ضامن و حافظ پول و مقاطعه کاری ، حال آنکه یک چنین طبقه متوسطی بوجود نیامد .

سؤال : آقای کاظمیه من یک سؤال خصوصی از شما داشتم . شما گفتید که وارد حزب توده شدید در بچگی و در واقع سیزده ساله بچه است بنظر من .

آقای اسلام کاظمیه : در همین جای حرفتان عرض کنم ما حزب توده را انتخاب نکردیم .

سؤال : یعنی حزب توده شما را انتخاب کرد .

آقای اسلام کاظمیه : حزب توده ما را انتخاب کرد . بله

سؤال : و شما در یک خانواده متدینی هم فرمودید که متولد شدید و تربیت شدید و زندگی کردید .

آقای اسلام کاظمیه : بله

سؤال : چطور ... نمیتوانم بگویم چطور جلب حزب توده شدید؟ با وجودی ایسـن ضدیتی که بین افکار کمونیستی و دین اسلام و تمام اینها وجود دارد .

آقای اسلام کاظمیه : خانم شما جوانتر از اینکه هستید بودید ، لابد بودید؟

سؤال : نمیدانم والله

آقای اسلام کاظمیه : دوره بلوغ جسمی و فکری خودتان یادتان است؟ دوروبرتان را نگاه کنید . هر جوانی که به دوره بلوغ میخواید برسد اولین کشفی که میکند اینست که نظام خانوادگی که من تویش زندگی میکنم نظام بدی است و پدر و مادر آدمهای نفهمی اند . این طبیعت جوان است که پدرکشی میکند . بهرحال نمونه های اساطیریش را هم داریم دیگر ادیپ شهریار . بگذریم از اینکه غرب ولایت ادیپ شهریار است و مشرق و ایران سرزمین رستم پهلوان . اینجا پدرکشی است آنجا پسرکشی است . آنجا اساطیرش واپس رونده است و اینجا نسل قدیم را میزند کنار خودش سربلند میکند . هر جوانی اینجور است در هر جای دنیا هم اینجور است . اینهم روانشناسی آدمی نشان داده دچار اختلالاتی میشود که این کشفیات را میکند . در نتیجه شما غفلت

نکنید از این واقعیت که بهترین مطرب‌های ما بچه‌های آخوندها بودند. بعدترین آوازخوانهای ما بچه‌های روضه‌خوان‌های ما بودند. برای اینکه این روضه‌آواز را از توی دامن پدرش گوش داده و دیده، مصرف دیگر هم دارد حالا هم بابا باش مخالف است. بابایم می‌خواهد مرا استعمار کند من بالغ شدم. می‌خواهم بروم توی اجتماع و این جلوی مرا می‌گیرد می‌گوید باید اجازه‌گیری، در نتیجه در میرفت. برای در رفتن صدای خوب دارم مطرب می‌شوم. و شما یکی از مشهورترین آوازخوانها سنتی که خیلی در سطح یک زن دربار رانده احترامش می‌کردند ملوک خانم ضرابی روضه‌خوان پای سفره‌های زنانه بود. ملوک خانم، ملوک خانم روضه‌خوان بود دیگر. شما جوانید ما یادمان است. عرض می‌شود که آن حوزه عمل بود اما وقتیکه بچه‌آخوندها، بچه‌روحانی‌ها گرفتار تعصبات قشری‌گری تربیتی پدر و مادرشان شدند خواستند فرار کنند مثل شخص من یک‌پناه گاه داشتند، می‌گفتند آزادی. از یوغ بندگی هر نوع بندگی اسمش حزب توده بود میرفتند آن تو خیلی ساده. بهترین توده‌ای‌های ما، بهترین بچه‌آخوندهای ما بودند و بدترین توده‌ای‌ها بدترین بچه‌آخوندها هر جور که میل دارید.

سؤال: بعد شما در خانواده تان خیلی کشمکش داشتید؟

آقای اسلام کاظمیه: بسیار کتک‌ها خوردیم من شبهائی که به حوزه میرفتم. روزهایی که توی میتینگ میدیدند کتکها میزدند و فکر می‌کردم که در ره آزادگی شمشیر می‌باید... شعار میدادیم دیگر شعار یادتان میدادند ما هم میدادیم می‌گفتند باید اینکارها را بکنید در راه خلق باید فدا بشوید ما هم میرفتیم منتهی مادرمان کتک مان میزد. بچه بودیم می‌خواستند سرش بیائیم توی خانه درسمان را بخوانیم. حوزه‌های حزب هم بود آنجا هم مدال بهمان میدادند. توی خانه مدال نمیدادند بکسی که میرفتیم شخصیت خودمان را پیدا کنیم. الان هم شما تعجب نکنید این بچه‌هایی که حزب الهی اند یا مجاهدند هفت هشت ساله همین اند. در دوره هیتلر هم همین بودند در دوره استالین هم همین بودند. همیشه سازمان جوانان خوراک اصلی سیاست است که برو فدا شو برای خاطر ما.

سؤال: ببخشید من یک سؤال دیگر هم از شما داشتم.

آقای اسلام کاظمیه: بفرمائید

سؤال: می‌خواستیم ببینیم شما راجع باین "موومان‌های" (Mouvement) چریکی

نهضت‌های چریکی که در ایران شروع شد چه میدانید ؟

پیش
آقای اسلام کاظمیه : نهضت‌های چریکی که در ایران شروع شد به قدیم قدیم قدیمیها
کاری نداشته باشیم .

سؤال : نه خیر

آقای اسلام کاظمیه : از حیدر عمو قلی ...

سؤال : نه نه آنها اصلاً نه این اواخر را بفرمائید .

آقای اسلام کاظمیه : درست در سالهای ۴۸ عرض کردم دیگر خفقان بجائی رسید که هیچ
نوع اعتراض قانونی در حدود قوانین خود حکومت نمیشد به حکومت بکنید . هیچ
چیزی هم نمیشد چاپ کرد . اما ریشه اش در یک مبارزه تند و سریع در سال ۴۲ شروع
شد یعنی با همان ۱۵ خرداد خمینی . عرض میکنم که حکومت شریف امامی رفت حالا
میگویند که غرب فشار میآورد که اصلاحات ارضی بشود . علائمی هم هست ، منم انکار
نمیکنم . برای اینکه محاسبه غربی اینست که زمین دست دهقانها بیفتد ، درآمد
شخصی اش زیادتر میشد میروند تلویزیون میخرند ، محصولات مرا میخرند . ضمناً اصلاحات
اجتماعی هم شده ناراضی هم نیستند و کمونیست هم رخنه نمیتواند بکند . اما هر
چیزی که غرب میگوید یا هر چیزی که شرق میگوید الزاماً غلط که نیست . اصلاحات
ارضی یک چیزه و بهر حال یک قدم به پیش است . من یادم هست که به دکترا قبال یک چیزی
نوشتیم و منتشر کردم از اعلامیه‌های یواشکی که میدادیم . چایچی آشنا داشتیم و منتشسر
میکردیم . یادم هست که آقای آیزن هاور آمد به ایران بچه‌های مدرسه را بردند
به استقبالش و در این خیابان آیزن هاور یک عده‌ای را دستگاه راه انداخته بود
چیزی که او دوست دارد و اینرا چون من نوشتم در اعلامیه و در پرونده سیاسی خودم
هست دوباره میگویم که راه انداخته بودند که این بدبختها ما مورین مثلاً ساواک و
شهربانی و اینها بودند که می‌دویدند پشت سر این جمعیتی که شاگردان مدارس و
معلمین مدارس بودند که چه فحش‌ها میدادند ساعتها زیر آفتاب و باران نگهشان
میداشتند ظاهراً می‌گفتند مردم اند که آمدند با استقبال ولی میبایست از تسک
تکشان توی خانه شان می‌پرسیدید که چقدر ناراضی اند از اینکار و با جباران خوردن
میآیند و از ترس . بهر حال عده‌ای راه افتاده بودند یک دو بیست نفری از خیابان
از سر میدان شهیاد سر آن پیچ مهرآباد تا جائی که آقا کالسکه‌اش میرفت یا
اتومبیلش میرفت . چون یواش میرفت اینها ما مور بودند که داد بزنند " آیک ول کام
آیک ول کام " (Welcome) همان جور که آیزن هساور را